

دکتر ژاله تاج الدینی*

استادیار گروه معارف اسلامی

دانشگاه علوم پزشکی کرمان

بازخوانی چند نامه از حزین لاهیجی

چکیده

محمدعلی حزین لاهیجی، عالم جامع الاطراف و شاعر توانای سده ی دوازدهم ایران طی سال های ۱۱۴۶ تا ۱۱۸۰ در هند به سر برد. او که حدود چهل و سه سال از زندگی خود را در ایران سپری کرد، در نوشته ای ارزشمند و البته فاقد نام به وسیله ی خودش، به شرح رویدادهای زندگی، سفرها، مطالعات و معرفی اساتید خود پرداخته است. این اثر که به وسیله ی دیگران، تذکره ی الاحوال، سفرنامه ی حزین، سوانح عمری و... نامیده شده است، منبع کم نظیری در باره ی تاریخ اواخر دوره ی صفویه و مقارن حمله ی افغانه به اصفهان است؛ اما در باره ی بخش دوم زندگی حزین که در هند سپری شد، به جز برخی سخنان تکراری تذکره های فارسی، منبع قابل اعتنایی وجود ندارد. در این میان نامه های وی منبع قابل اعتماد و دست اولی برای پیگیری زندگی وی در هند هستند. نامه های فراوانی تحت عنوان "رقعات حزین" در کتابخانه های مختلف هند به جای مانده است. اگرچه موضوع بسیاری از این نامه ها، احوال شخصی حزین است؛ اما برخی نیز در بردارنده ی نکات مهم تاریخی، سیاسی و ادبی هستند. این مقاله به مرور چند نامه ی مهم از حزین اهتمام دارد.

کلید واژه ها: حزین لاهیجی، رقعات حزین، نامه ی حزین به آرزو، وصیتنامه ی حزین.

*Email: j_tajadini@kmu.ac.ir

مقدمه

کسانی که در حوزه ی زندگی و تألیفات محمدعلی حزین لاهیجی (۱۱۰۳-۱۱۸۰ق) تحقیق کرده اند، حدود دویست اثر را به وی نسبت داده اند. (کشمری، ۱۳۸۲: ۳۱۷-۳۱۰) و (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۴۵-۳۶) این آثار در زمینه های مختلف اعم از تفسیر، کلام، فلسفه و منطق گرفته تا نجوم، جانور شناسی و حساب است. حزین تقریباً تمامی تألیفات خود (به استثنای چند اثر) را در ایران تا سال ۱۱۴۶، یعنی قبل از مهاجرت دائمی اش به هند، به رشته ی تحریر در آورد. او در حادثه ی محاصره ی اصفهان به وسیله ی افغانه به سال ۱۱۳۴ق، به دلیل قحطی و نداری، حدود دو هزار جلد از کتب کتابخانه اش را دستمایه ی ادامه ی حیات کرد و بقیه نیز، طی غارت کتابخانه اش از دست رفت. (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵: ۲۰۰) بخش دیگری از نوشتجات حزین نیز بر اثر مسافرت های مکرر در ایران و هند دستخوش هدم و نیستی شد. از این رو آثار به جای مانده از وی بسیار کمتر از مجموع تألیفات اوست که این امر برخی افراد، به ویژه مخالفان او را در باره ی کثرت تألیفاتش دچار تردید ساخت. به عنوان نمونه سراج الدین علی خان آرزو (۱۱۰۹/۱۰۹۹-۱۱۶۹ق) در این باره نوشت: "به هر کیف می گویند که شیخ مذکور فاضل است و صاحب تصانیف؛ لیکن هیچ تصنیفی از او در علم حکمت و کلام به نظر درنیامده." (آرزو، ۲۰۰۴: ۳۸۰)

از میان آثار حزین، شناخته ترین آن ها، شرح حال وی است که به تذکره ی الاحوال شهرت دارد. تذکره ی المعاصرین و دیوان اشعار وی نیز آثاری شناخته شده و مورد رجوع هستند؛ اما بخشی از نوشتجات حزین که کمتر مطرح بوده اند، رقعات یا نامه های وی هستند که مانند بسیاری دیگر از آثار او، نسخ خطی آن ها به حد قابل اعتنایی در کتابخانه های هند وجود دارد.

نامه ی حزین به میر شمس الدین فقیر در پاسخ به ایرادات آرزو بر ابیات خاقانی

شاید هیچ یک از شاعران ایرانی در هند، به اندازه ی حزین لاهیجی محور نقادی قرار نگرفته باشد؛ اما بدون شک او اولین شاعر ایرانی نبود که در هندوستان شعرش با نقد و اعتراض مواجه شد. اقبال سلاطین هند به شعرای ایرانی بیش از شعرای هندی و احراز مقام

ملک الشعرائی به وسیله ی آنان، گاه فارسی سرایان هندی را به اعتراض وا می داشت؛ چنان که مثلا ابوالبرکات منیر لاهوری (۱۰۱۹-۱۰۵۴) چند سال قبل از مجادله ی آرزو و حزین، ناخرسندی خود از برتری ایرانیان را چنین ابراز داشت:

"در این روزگار، ارباب سخن تا به چهار صفت موصوف نباشند اگر همه ی سخنشان آب حیات است، آبی ندارد. نخست پیری، چه جوان طبعی که مو به موی او معنی خیز بود تا محاسن سفید نداشته باشد نزد سخن شناسان این عصر روسفید نمی تواند شد؛ هر که در سال پیرتر طبع او برناتر. جوان اگر همه ی معانی جوان انگیزد، سر مو به اشعار او التفات نمی کنند. دوم، توانگری. چه سخن زردار اگر چه از راستی دور باشد، چون نقش نگین بر زر می گیرند و گفتار مفلس را اگر همه سزای آن بود که به آب زر باید نوشت، به هیچ نمی خرنند. سوم، بلند آوازی. چه نکته طرازی که نام زد شهرت گشته، اگر چه در سخنش صد سخن باشد، به هزار شوق می خوانند و سخنوری که نام بر نیارد، اگر چه گفتار او نامی بود به سهو بر زبان نمی رانند. چهارم، نسبت ایران. چه اگر فارسی صد جا در فارسی غلط کند، در سخن او سخن نمی کنند و هندی اگر چون تیغ هندی، جوهر ذاتی را آشکار سازد، دم از تحسین نمی زنند. من که جوان مفلسم و گم نام هندی نژادم و هیچ یکی از آن چهار صفت با من نیست، اگر اهل روزگار صاحب سخن نخوانند، چه جای سخن است." (منیر لاهوری، ۱۹۷۷: ۲۷)

کارنامه ی منیر لاهوری، نمونه ای از نقد ادبی شاعران هندی است که در آن نویسنده کوشید در دفاع از شاعران نامدار متقدم، کاستی ها و ضعف شعر شاعران تازه گو را برملا کند. اما اختلاف حزین و آرزو در هند، ماجرای پر کش و قوس شد که بسیاری از فارسی دوستان در آن وارد شدند و له و علیه هر یک از دو طرف مطلبی نوشتند. آیا آغاز این اختلاف، لحن تند و سرزنش آمیز حزین خطاب به آرزو بود یا پافشاری آرزو بر برتری خویش، خیلی روشن نیست، حاصل آن اما ظهور یک اثر انتقادی غیر قابل باور برای حزین بود به نام "تنبیه الغافلین فی الاعتراض علی اشعار الحزین". آرزو کوشید در این اثر از سوی حزین را از مقام استادی به زیر کشد و از طرفی خود را به عنوان فردی مسلط به

زبان و شعر فارسی بنمایاند. از آن جا که شعر لطیف حزین در هند، دوستداران فراوانی داشت، این هواخواهان در صدد پاسخ گویی به آرزو برآمدند.

امام قلی صهبائی (۱۸۰۲-۱۸۵۷) و وارسته ی سیالکوتی (م. ۱۱۸۰ق) به ترتیب قول فیصل و رجم الشیاطین را در دفاع از حزین نوشتند و مجدداً نویسنده ای ناشناس (شاید خود آرزو) احقاق الحق را در اعتراض بر شعر حزین پدید آورد. صهبائی مدافع سرسخت حزین مجدداً پا به صحنه گذاشت و این بار اعلاءالحق را در پاسخ به احقاق نوشت. فتح علی خان گردیزی نیز، "ابطال الباطل" را در دفاع از حزین نوشت و آخرین این دفاعیات، متنی به نام "محاکمه" بود از شاعر حدوداً معاصر افغان به نام قاری عبد الله (۱۲۸۸-۱۳۶۲ ق). (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۷-۱۸)

موضوع نامه ی حزین در جواب به آرزو، پاسخ به ایراداتی است که سراج الدین علی خان آرزو بر تعدادی از ابیات خاقانی شروانی وارد کرده بود. ظاهراً این ایرادات به وسیله ی میر شمس الدین فقیر (۱۱۱۵-۱۱۸۳) به رؤیت حزین رسیده و آرزو مستقیماً وارد سؤال از حزین نشده بود؛ زیرا در آغاز نسخه ی خطی این نامه، موجود در کتابخانه ی مولانا آزاد دانشگاه علیگر آمده است: مکتوبی که شیخ اجل شیخ محمدعلی حزین در جواب مکتوب میرشمس الدین فقیر که از مستعدان هندوستان و به فضیلت و استعداد خود به غایت نازان بود، نوشته. (حزین لاهیجی، ۴۶ (3) farsiya: برگ ۱ الف) البته در آغاز نسخه ی خطی دیگری که از این نامه در آرشیو ملی هند وجود دارد آمده است: در جواب مراسله ی سراج الدین علی خان آرزو مشتمل بر حلّ بعضی ابیات حکیم خاقانی. (حزین لاهیجی، نسخه ی خطی ۱۸۳، برگ ۱ ب) اما مرور متن نامه نشان می دهد که آرزو مستقیماً مخاطب حزین واقع نشده بود؛ زیرا حزین در سراسر نامه از او به صورت سوم شخص و با عنوان "آن عزیز" یاد می کند. استفاده از عنوان "آن عزیز" به این نکته اشاره دارد که این نامه قبل از تألیف تنبیه الغافلین به وسیله ی آرزو (حدود ۱۱۶۱ هجری) نوشته شد. اما متن نامه:

"طومار مرسله متضمن سؤال معنی ابیات حکیم خاقانی که در سخنوری حسان العجم و اشکال و اعتراض به بعض آن ها بود، با آن که ضعف دماغ و بصر، مساعد مطالعه نبود، از نظر گذشت و بر شگفت افزود؛ چه آن عزیز را به فکر اشعار حکیم مذکور افتادن چه

حاصلی و ثمره‌ای بخشد و در میانه چه مناسبت و کدام فایده بر آن مترتب است؟ و اختصاص این چند بیت را به سؤال و اشکال چه رجحان؟ چه تمام دیوان او بر یک سیاق و یک منوال و در نظر آن عزیز متشابه الاجزا و بر یک درجه از ابهام و عدم انس خواهد بود. پس به تقدیر این که این چند بیت صحت و وضوح یابد، چه مایه منفعت به آشنایی و فهم آن دیوان و امثال آن اشعار خواهد بخشید؟ و در این جزو زمان خاصه در مملکت هند، حال این است که از ندانستن معنی شعر حکیم خاقانی، بلکه از ندانستن عدد پنجگانه ی نماز، اصلاً نقص و مضرت دنیوی و عیب و حقارت معنوی متصور نیست. چنان که از دانستن علوم و معارف اولین و آخرین و ارتقای نفس علی مدارج صدیقین هیچ گونه قدر و منزلت محتمل نه. چون مدار روزگار بر این است، آن عزیز خود را به رنج می‌فکند و از این مقوله هرگز نیندیشد و اگر همت آن عزیزاً از این مرتبه برتر است اول گرد هوسناکی ازادیاال آمال افشانده، راه و رسم تکمیل و تحصیل بشناسد و بر آن روش طلب مقاصد پیشنهاد گرداند و بداند که جواب مشفقانه ی سؤالات او این است که به قلم آمد. مرا سر و برگ افسانه سنجی شرح ابیات نیست؛ ولیکن چون مستنبط شد که آن عزیز را شبهه ی فهم و دخل و تصرف در هر چیز عارض شده و خاقانی بیچاره در جنب طبیعت نکته سنج، بس خوار و حقیر جلوه نموده، لهذا به احتمال ازاله ی این خطر و پندار که به ذات جهل مرکب است، چند کلمه با عدم مناسبت حال و ضیق مجال می‌نگارد.

اولاً آن عزیز بداند که خاقانی را کمال مرتبه ی سخنوری به استحقاق مسلم است و او را در عجم همان مرتبه است که امرؤالقیس را در عرب. اگر معانی و حسن بلاغت او را نتوانند یافت عجیب نیست و مقام لب گشودن به تعریض نه مناسب مقام است. این است که نوشته‌اند:

بنگر چه ناخلف پسری کز وجود تو دارالخلافه ی پدر است ایرمان سرا
ایرمان را این زمان خوانده اند و معنی ایرمان، دریغ و افسوس است و آن چه عاریت باشد. دنیا را که دارالخلافت ابوالبشر خلیفه الله است، خانه ی عاریت فرزند ناخلف گفته، به اعتبار این که افعال حسنه که باعث قدر و منزلت اوست، در آن از او به ظهور نمی‌آید؛

مثل شخصی که به عاریت در خانه‌ای ساکن باشد و به ضروریات آن نپردازد. دیگر این بیت نوشته‌اند:

لعل تو طرف زر است بر کمر آفتاب وصل تو مهر تبست در دهن اژدها
 طرف زر که به طاء مهمله است، ظرف به معجمه خواندند و از قرائن ظاهر شده، مهره
 ی تب را که به معنی مهره‌ایست مشهور که دفع تب می کند، مهر به کسر اوّل و بت به معنی
 صنم خوانده اند. به‌رحال طرف زر عبارت است از آنچه در پیش کمر از طلا یا جواهر و
 امثال آن بندند، چون لب و دهان در وسط چهره است. فرمود که لب تو طرف زرست بر
 کمر آفتاب و وصل او را مهره ی تب گفته که در دهن اژدها باشد؛ چه تحصیلش محال یا
 دشوار خواهد بود و در مصرع نخست نیز اشاره به همین نوع فرموده. دیگر این بیت مرقوم
 شده:

جام فرعونى اندر آر که صبح دست موسى برآرد از کهسار
 در آثار مورّخین مرقوم است که فرعون را جام زری بود که چهار کس آن را گرفته و
 در مجلس می‌آوردند و دور می‌دادند و در پایان صحبت، آن را به مطربان انعام می‌دادند و
 در این مقام، مراد رطل گرانتست و از دست موسی، مطلب آفتابست که به مناسبت جام
 فرعونى استعاره نموده به‌علاقه ی تشبیه صفت تنویر و طرفه تر این است در ذیل این بیت
 قلمی شده که ماحصل و لطف این قسم شعر چیست. حاصل را خود بیان کردیم و لطف و
 بلاغت و نهایت حسن لفظی و معنوی را سنجیدگان دانادل فهمند. بیاد است که در کتابی
 دیده‌ام منقول از مجد همگر یزدی ۴ می‌گفته چنانچه قراء مواضع سجده تعیین نموده می
 دانند، من نیز هر بیت حکیم خاقانی را موضع سجده می‌دانم، غایتش آن‌که بعض سجده
 واجب، بعض مندوب. دیگر این دو بیت نگاشته‌اند:

کسری و ترنج زر، پرویز و به زرین برباد شده یکسر، با خاک شده یکسان پرویز
 کنون گم شد زان گم شده کمتر گوی زرین تره کو برخوان، روکم ترکوا بر خوان
 این قصیده در وصف مداین که خانه ی خسرو عادل انوشیروان بود، در عبرت و انتباه
 از خرابی آن فرموده، بسیاری از الفاظ این هر دو بیت را به تصحیف کلمات مهمله

نوشته‌اند. چه مقدار قبیح است که با عدم قدرت بر خواندن عبارت، تهجین و اعتراض بر کلام کنند. توفیق خودشناسی و انصاف روزی همگان باد.

در اخبار مذکور است که انوشیروان ترنج طلا از اجزای ماحضر خود داشته و خسرو پرویز به جای سبزی که فرومایه ترین اسباب مانده است، تره ی زرین معمول نموده. بعد از برداشتن سفره، آن ترنج و تره را مخصوص چاکران بر هر کس که بر خوان نشسته بودند می‌داشتند و در بیت دوم، خوان اوّل به معنی سفره و دوم به معنی خواندن، یعنی چون پرویز که خوان را به زرین تره می‌آراست گم شد، زرین تره ی او بر سفره ی روزگار کجاست. پس می‌فرماید زان کم ترکوا بر خوان یعنی چون از آن حالت یاد می‌آوری، این آیه بر خوان: کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم و نعمه کاناو فیها فاکهین. ترجمه: چند برجا گذاشتند از بستان ها و چشمه ساران و کشت ها و منزل‌های پسندیده و نعمت هایی که بودند در آن کامیاب. یعنی متذکر شو و وصف کن شمه ای از بی وفائی روزگار را. دیگر این بیت مرقوم شده:

آتش غم پیل را درد برآرد چنانک صدره ی پشه سزد صورت خفتان او
 "صدره" را که یک کلمه است مرکب از صد عددی و ره مخفف راه پنداشته اند و محق اند، چه از فارسی به غیر از چند کلمه که در نان و آب خواستن به کار آید، به گوش نخورده. صدره پیراهن است و مراد آن که غم، پیل را چنان ضعیف می‌کند که صورت خفتانش که پوست اوست، پیراهن پشه می‌شود. دیگر از این بیت سؤال نموده‌اند:

در مدحت تو به هفت اقلیم شش ضربه زند سخنوران را
 در فخریه گفته شش ضربه طرح دادن، شش بازیست حریف را، یعنی به نوعی که زبر دستان مقرر حریف را شش بازی طرح داده، غالب می‌آیند، نسبت من با سایر سخنوران همانست.

این بود آن چه با عدم اقتضای مقام، بی خواست بر زبان جاری شد و حق بیان کلام حکیم مذکور را مجالی دیگر باید و در فرس، سخن هیچکس از استادان در مغز و کثرت معانی، به فوائد کلام حکیم خاقانی نیست و اگر او در عجم نبود، هرآینه مرتبه ی شعر فارسی ناقص مانده بود. "(حزین لاهیجی، نسخه ی خطی ۱۸۳: برگ اب- ۳ الف)

سخنان عتاب آلود حزین خطاب به بعضی فارسی سرایان هند، نه فقط اعتراض معاصرانش را برانگیخت که رنجش آیندگان را هم سبب شد. از میان معاصران، مظفر عالم ضمن توصیف نظر حزین در باره ی شاعران هندی، می نویسد که حزین شاعران هندی را هم پایه ی شعرای ایرانی ندانسته و آن ها را در جایگاهی فروتر قرار داده بود. (Alam, 2003: 179) و (Alam, 2007: 233) مسلماً از منظر حزین، جهل به خودی خود، عیب بزرگی به شمار نمی رفت؛ اما جهل خود را علم تلقی کردن و به گفته ی حزین به جهل مرکب مبتلا بودن و در نتیجه ی آن، دیگران را به نادانی متهم ساختن، عیبی بود که تحملش بر او آسان نبود. بسیاری از محققین از این نکته غفلت کرده اند. مثلاً سید محمد اکرم (اکرام) در بررسی علل مذمت حزین از هندیان سه دلیل ذکر می کند. "نخست آن که او فارسی زبان بود و مسلماً به زبان فارسی و محاوره ی آن قدرت داشت. دوم این که شعر فارسی را روان و زیبا می سرود و از معاصرین خود بهتر می گفت. سوم این که چون در هند، پادشاه و اعیان او را خیلی محترم می شمردند، او گویا حسن برتری جویی در خود پیدا کرده بود و بالتبجه دیگران را دون پایه ی خود می انگاشت و بالأخره زبان به طعن همه ی آنان گشود." (اکرام، ۱۴۰۱، مقدمه: ۲۵) اکرام هیچ اشاره ای به علت اصلی عصبانیت حزین از برخی ادیبان معاصرش نمی کند که در عین عدم احاطه ی کامل به زبان فارسی، افرادی مطلع تر از خود را به نادانی متهم می کردند. حزین در نامه ای دیگر به یکی از دوستانش، به پاسخگویی به ایراداتی که بر ابیات خودش وارد شده، می پردازد. او به منظور اثبات صحت سروده ی خود، ابیاتی از خواجوی کرمانی و حافظ را نقل می کند:

"سؤال از قافیه ی مسکین و مشکین که از خدمت کرده اند و همچنین از کلام دو سه عربانی چند، ناشی از جهل و قلت حیا ی این مردم است، نمی دانند که غلط این فقیر را در این مقدمات روا نیست. قیاس بر اشباه خود کرده اند. در صحت قافیه چه شبهه است، در فارسی و عربی هر دو این نوع از آن اکثر است که حاجت به بیان داشته باشد. اگر ادراک و انصاف می بود، همین گفتن حقیر حجت صحت می شد و این وقت مرا فرصت تحریر شواهد منظومه و محاورات فصحا نیست. از آن جمله است بیت خواجوی کرمانی:

دو روزی چند اگر با ما نشیند خرد از بی خودی خود را نبیند

و از این قبیل است مصراع خواجه حافظ: حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند. چه ظاهر است که ایام دو سه روز است یا بیشتر و همه ی عالم گویند، معدودی چند وامثال ذلک و حق این است که فقیر آنچه گفته‌ام برای این مردم و به‌امید فهم ایشان نگفته‌ام، برای اهل زبان است. زیاد مصدع نمی‌توان شد، عرض سلام به یاران همگی متوقع است و حق تعالی شاهد است که اگر قدرت نوشتن می‌بود، به خدمت همگی می‌نوشتم، دو کلمه حسب‌الفرموده به مشقت تمام به محمد حسن خان نوشته است که به‌او برسد. "حزین لاهیجی، 286(3)farsiya: برگ ۷۵، ۱۷۶الف)

وصیتنامه ی حزین

شاید از ارزشمندترین مکتوبات حزین، وصیت نامه ی وی باشد. نوشته ای که علی‌رغم اهمیتش تاکنون در هیچ منبعی درج نشده است. حتی سرفراز خان ختک که تحقیق مفصل و ارزشمندی درباره ی زندگی حزین و تألیفات وی دارد، به این نوشته دست نیافته بود؛ زیرا در پایان نسخه ای خطی از تذکره ی المعاصرین در کتابخانه ی مولانا آزاد علی‌گرمیمه شده و ختک از آن غفلت کرده بود. ختک به دو وصیت نامه از حزین اشاره می‌کند. بنا به گفته ی وی، از حزین وصیت نامه ای در دست است که آن را در هفتاد سالگی یعنی در سال ۱۱۷۳ هجری نوشته و از نظر او، این آخرین وصیت نامه ی حزین نبود. متن این وصیت بسیار کوتاه است: "هفتاد ساله زندگانی سپری شد و با کسی بدی نکردیم و از کسی چشم نیکی نداشتیم، به همین سرمایه شکر آفریدگار داریم." (ختک، ۱۹۴۴: ۱۳۶)

آنگاه ختک به وصیت نامه ی دیگری از حزین اشاره می‌کند که بنا به نظر او به دلیل پرداختن به موضوع املاک وی، گم شده است. ختک مصرانه بوجود چنین وصیت نامه ای پافشاری دارد و تاریخ نگارش آن را سال ۱۱۷۷ هجری می‌داند. به احتمال زیاد وصیت نامه ی مورد ادعای ختک، همین متنی است که ذیلاً نقل و در محرم ۱۱۷۸ هجری تحریر شده است.

" اللهم اغفر لنا وارحمنا " این آخرین نوشته ای است به قلم بنده ی خاکسار، محتاج بخشایش خداوند غفار، محمد المدعو بعلی الجیلانی در وصیت به دوستان ایمانی و فقهم الله تعالی. و نخست وصیت به تقوی و پرهیزکاری است و عبرت از بی اعتباری و بی وفائی

دنیا. سعادت و توفیق، همگان را روزی باد. در باب امور متعلقه به خود اگرچه رسم و عادت چنان است که وصایا در مقامی است که معاملات و متعلقات باشد و آن را که نه مالی است و نه معاملتی، چه گوید؛ لیکن چون در شرع مقدّس، امر به وصیت علی‌العموم شد، مسئول است. لهذا این چند کلمه امثالاً لمشرع شریف می‌نگارد و چون همه را این سفر در پیش است، در ادای وصایای فقیر، بذل جهد نمایند و جزای آن را از حق تعالی امیدوار باشند. وصی شرعی خود نمودم در حالت علم و اختیار عالیحضرت سلاله ی الکرام میرزا محمد حسن حفظه الله تعالی، خلف مرحوم میرزا ابراهیم را و التماس معاونت به ایشان می‌نمایم از جناب سیادت و عوالی پناهان میرزا محمد جعفر نیشابوری و میرزا سید علی سلمهما و از صداقت و نجات پناه حکیم محمد جعفر و میر محمد علی که موافقت و همراهی نمایند و امید از مؤمنین که حاضر باشند داریم که در اعانت و امداد کوتاهی روا ندارند. نخست در تغسیل و تکفین و نماز و دفن بر وفق شرع انور و آداب آن متوجه بوده، قصور واقع نشود. چند قطعه کرباس برای کفن معین نموده، گذاشته‌ام و قلیل کافور و چند برگ سدر هست همان را صرف نمایند و قبر را آماده داشته‌ام، به‌خوبی و استواری ببوشند که محتاج به تعمیر نشود و با کفن از تربت مقدّسه و غبار روضه ی منوره، بسته‌ای است بعد از گذاشتن در قبر، تمامی آن را بپاشند و آن لته را که تربت در آن بسته نیز همراه بگذارند و با کفن، قدری پنبه و سوزن و غیر آن برای دوختن کفن است و از همگی ملتمس است که هر جرم و تقصیری که از این سراپا قصور سر زده، عفو و صفح نمایند و چند روپیه از مال حلال خود برای خرج و صرف این روز گذاشته است، اگر مانده باشد صرف نمایند و اصلاً وارثی ندارم، چند نفر نوکر و خدمتکار که هستند و مشقت خدمت کشیده‌اند و غریب و مسکین و صاحب عیالند، نخست آن‌ها را تسلی کنند که گریه و جزع ننمایند و بر بی کسی و عجز خود مضطرب و متوحّش نشوند و تا توانند نوازش و غم‌گساری آن‌ها کنند و تا چهل روز خود البتّه پریشان و پراکنده نشوند؛ بلکه در همین خانه به‌همین وضع که در زندگی این عاجز بودند باشند، لقمه نان و طعامی که داشتند به دستور از ایشان دریغ نشود و متکفّل احوالشان باشند، خدای کفیل احوال همه هست و چند کس در این درگاه که مسجد است هم نوکراند، تا توانند آن‌ها را نیز به وضعی که بوده‌اند بدارند و این مکان را

هرگز خالی نگذارند. مسجد است و ثواب پاس آن بسیار و از تلاوت قرآن وحی الله، تربت این عاجز را بیاریند و بدانند که هر ظلمی را بعداً مکافات و مجازاتی هست و بر عالمیان ظاهر هست که هرگز این فقیر را بر هیچ آفریده‌ای کاری و معاملتی نبوده. حبه ای امروز حق مال کسی و قرض کسی نزد فقیر و بر ذمه ی عاجز نیست و امانت را به قدر فلسی هم بوده هرگز در عمر نگاه نمی‌داشتم، امروز چگونه باشد و از مال این فقیر نیز حبه و درمی نزد کسی و بر ذمه ی احدی نیست، چیزی که الحال در قبضه ی تصرف و تملک مستعار این عاجز در این کلبه هست بر حاضران ظاهر و آشکار است، مجموع را هیچ قدر و مالیت نیست و لیاقت ذکر و تعداد ندارد. چند کهنه پوشاک و چند ظروف مس و سفال و فرش و پلاس مندرس فرسوده و سایر اشیا و اسباب بی قدر و بها که قابل تعرض نیست و یک قرآن مجید به خط والد مرحوم و یک صحیفه ی کوچک و مفتاح الفلاح و یک جلد دیوان شعر و چند اوراق دیگر. اختیار با وصی معزی الیه است بدارد و از باقی اشیا هرچه را که مناسب داند و به کار آید، قسمت کرده و اهدا دهد علی التسویه و اگر احیاناً چیزی بماند که آن ها نگیرند، هرچند لایق است بفروشد؛ هرچند به دو سه درم و صرف مصارف سر قبر و سایر ضروریات نمایند. از زمره ی اخوان و قاطبه ی اهل ایمان، توقع آمدن به دعای رحمت و غفران و گاهی به زیارت و تلاوت قرآن و هرچه از ایشان برآید از اعمال خیر و ثواب داریم. در دنیا غریب بودیم و به غربت، سفر آخرت برگزیدیم. من مات غریباً مات شهیداً. رب اجعلنی من الأمنین واجعلنی من الذین آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمین. زیاده فضولیت و طاقت نوشتن نه و این قدر نگارش حقیقت احوال از آن شد که در مدت زندگانی، به توفیق و امداد الهی اگر از قسمت مقدر، پنج فلس می یافتم، یک دو فلس از خود باز گرفته به کسی می رسانیدم و فکر آینده نداشتم؛ چون این زمانه عهد دنائت و تنگ چشمی و کم انصافی است. دون همتان گمان کردند که این، از استطاعت این بی بضاعت است و بر خدا ظاهر است که توانگری به مال، هرگز نداشتم و اگر توانگری بود، به دل بود و مشقت و افلاسی که در این دیار کشیده‌ام، بر عالمی آشکار است. حرره فی یوم الخمیس، نوزدهم شهر محرم الحرام سنه ی یک هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجری مقدسه،

حامداً مصلياً مستغفراً و کتبه بخطی و خاتمی." (حزین لاهیجی، Munir Alam, Box(2): 24 (ب-۷۲)

این وصیت نامه، نکات مهمی را دربردارد. از جمله آن که حزین مایملکی برای خود قائل نبود: "اگرچه رسم و عادت چنان است که وصایا در مقامی است که معاملات و متعلقات باشد و آن را که نه مالی است و نه معاملتی چه گوید." (همان، ۷۱ ب) مجموعه ی فاطیمان که بخشی از آن محل سکونت حزین بود، به انتخاب او و با آماده ساختن مقبره اش در زمان حیات، مدفن او نیز شد. این مکان، شامل بناهای مختلفی بوده است که ختک آن را چنین توصیف می کند: "ظاهراً مکانی که شیخ محمدعلی حزین در آنجا مقبره اش را ساخت، خاززاری ناهموار و نامناسب بود که شیخ پس از اصلاح و تبدیل آن به مکانی قابل زرع، بخشی از آن را به مقبره اش اختصاص داد و بقیه را به عنوان محل ساخت مسجد اعلام کرد و آن را وقف نمود.

مجموعه ساختمان های موجود در موضوع مورد تحقیق عبارتند از ساختمانی که به آستان حضرت سیده النسا، فاطمه زهرا، نسبت داده شده و مکانی معروف به "محل نخل" که به حضرت شاه مردان (علی علیه السلام) منسوب است. زمان ساخت این مکان ها مشخص نیست. "ختک، ۱۹۴۴: ۴۱-۱۴۰) ختک تصریح می کند که حزین بخش اعظم فاطیمان را مسجد و وقف اعلام کرد. نکته ای که وصیت نامه ی فوق هم برای ممانعت از خرید و فروش اراضی فاطیمان، بر آن تأکید دارد. " و این مکان را هرگز خالی نگذارند، مسجد است و ثواب پاس آن بسیار." (حزین لاهیجی، Munir Alam, Box(2): 24 (الف 72) ناگفته نماند که متولیان فاطیمان به وصیت حزین وفادار نماندند و به دفعات، هر بار بخشی از اراضی فاطیمان را در معرض فروش گذاشتند. "متولیان فاطیمان به بهانه های مختلف اقدام به فروش بخش هایی از این مکان کرده اند. از جمله، بخشی از این مکان به وراثت شیعیان معتقد فروخته می شود تا درگذشتگان شان را در آنجا دفن کنند. گاهی زمین فاطیمان به وسیله ی افراد در قید حیات خریداری می شود تا پس از مرگ در آنجا مدفون شوند." (ختک، ۱۹۴۴: ۱۴۳) مسلماً درآمد حاصل از فروش این اراضی، به جیب متولّی و فرزندان وی می رفته و همان ها از برملا شدن وصیت حزین، ناخرسند بودند.

نکته ی قابل تأمل دیگر در این وصیتنامه، تشریح وضع مالی حزین است. اگر نگاهی به تذکره های تألیف شده در هند در عصر حزین بیندازیم، کمتر تذکره ای را می یابیم که در آن از حزین به عنوان فردی متمکن یاد نشده باشد. این تذکره ها تمکن مالی حزین را در نتیجه ی بذل و بخشش محمد شاه و سایر امرا به وی می دانند. مثلاً آرزو در باره ی وساطت یکی از دوستان حزین به نام عمده الملک امیر خان انجام برای وی نوشت: چون بخشش (حزین) مدد و اقبال یآوری کرد، عمده الملک قریب بیست لک دام جید از پادشاه برای او گرفت. (آرزو، ۲۰۰۴: ۳۷۹) و یا آزاد بلگرامی نوشت: "عمده الملک امیر خان متخلص به انجام، سیورغالی برای او از فردوس آرامگاه (محمد شاه) گرفته و او به آن فارغ بال و آسوده حال می گذرانید." (آزاد بلگرامی، ۱۸۷۱: ۱۹۴) و یا: "گویند هزار روپیه در ماه خرج خانقاهش تقرر یافته" (قانع تتوی، ۱۹۵۷: ۱۶۹) کم بودند تذکره نویسانی که به کرامت نفس حزین پی برده باشند، مانند نویسنده ی سفینه ی خوشگو: "از هیچ کس چیزی قبول نمی فرماید" (خوشگو، بی تا: ۲۹۱)

در این میان، بیان صریح حزین، گویای وضع نابسامان مالی او در هند است: "این قدر نگارش حقیقت احوال، از آن شد که در مدت زندگانی به توفیق و امداد الهی اگر از قسمت مقدر پنج فلس می یافتم، یک دو فلس از خود باز گرفته به کسی می رسانیدم و فکر آینده نداشتم. چون این زمانه، عهد دنائت و تنگ چشمی و کم انصافی است، دون همّتان گمان کردند که این، از استطاعت این بی بضاعت است و بر خدا ظاهر است که توانگری به مال هرگز نداشتم و اگر توانگری بود، به دل بود و مشقت و افلاسی که در این دیار کشیده ام، بر عالمی آشکار است." (حزین لاهیجی، 24 (2) Box, Munir Alam: 72 ب)

نامه ی دیگری که نشان دهنده ی وضع مالی حزین در هند است، مکتوبی است که او به یکی از دوستان خود به نام "حاجی غلامحسین" نوشته است. این نامه نشان می دهد که گذران زندگی این شاعر بلند پایه در سال های نخست ورود به هند، عمدتاً از طریق استقراض از دوستان و آشنایان، به خصوص ایرانیان ساکن در هند بود.

"اعتمادی غلام حسین به عافیت باشند. دیروز که پنجشنبه دهم شهر رمضان المبارک بود، قاصد اجیر رسید و مرقومه رسانید و به مطالعه درآمده، مضامین مندرجه به وضوح

پیوست. کمال خوشنودی و رضامندی خاطر از آن اعتمادی حاصل است. خدای متعال او را روسفید داشته، جزای خیر دهد که همیشه در خدمت و راستی و خیرخواهی قصور نکرده؛ خاصه در این وقت که به حد موفور خدمت به اخلاص به عمل می آورد. حاضر بودن آن اعتمادی در این بی کسی، بسیار مرغوب بود. خدا قادر است که از این حدود، حرکت میسر آید و اتفاق حاضر بودن روی دهد. تا حالت تحریر که یازدهم است، حیات باقی است. ناتوانی به سبب روزه زیاد شده، لیکن فضل الهی است که به عمل آمده. بیماری صعب عارض است. در باب کثرت اخراجات از دوستی قلمی بود، چکنم که چاره ندارد. نوکر متدین حلال نمک ندارم و خود به هیچ چیز نمی توانم رسید.

دماغ و حالت کجاست و حساب و سررشته ی دنیا قابل التفات نبوده و نیست. یک لقمه غذای خود است و لباس جامه ی کرباس سه چهار ساله در بر است. به مصرف خود هیچ صرف نمی شود الا بسیار قلیل. لیکن این همه قرض به سبب اخراجات بسیار این ملک است. خاصه سفر که به هیچ جا اقامت نمی شود که اسباب و مردم را تخفیف دهد. اگر یک سال و دو سال اقامت شود، مثل سرا است، مسافروار نشسته ام. به هر تقدیر خدا به فریاد رسد و مشغول الذمه ی احدی نگذارد. هندوی ۵ یک هزار روپیه رسید و قبض الوصول آن جدا نوشته ملفوف است." (حزین لاهیجی، ۸۹۱.۵۵۲۸/۹: برگ ۱۰۲ ب - ۱۰۳ ب)

حزین در وصیت نامه اش تصریح می کند که به کسی مدیون نیست. "حبه ای امروز حق مال کسی و قرض کسی نزد فقیر و بر ذمه ی عاجز نیست و امانت را به قدر فلسی هم بوده، هرگز در عمر نگاه نمی داشتم". (حزین لاهیجی، Munir Alam, Box(2) 24، 72 الف) این آرزوی همیشگی او بود که "خدا مشغول الذمه ی احدی نگذارد." شاید سؤال پیش آید که وی چگونه امکان ادای دیون خود را پیدا کرد. در واقع زندگی حزین با رفتن به بنارس به سکون و آرامشی نسبی رسید و کسانی بودند که مرتبه ی علمی او را شناخته و از محضرش کسب علم می کردند.

در این میان باید از حاکم بنارس، راجه بلوانت سینک نام برد که قدر او را می شناخت و فرزند خود کمار چت سینک را برای تعلیم نزد او می فرستاد. مؤلف بلوند نامه می نویسد

که چت سینک به هنگام ترک درس حزین، هدایایی از نوع جواهر یا اشرافی تقدیم وی می کرد. (غلامحسین خان، نسخه ی خطی ۲۲۱۰: برگ ۱۵۵)

نتیجه

برای کسانی که با شخصیت حزین لاهیجی آشنا نیستند، مرور این نامه ها، بیانگر نکات مهمی است. در نامه ای که وی در پاسخ ایرادات آرزو بر اشعار خاقانی نوشته است، می توان علت رنجش او را از آرزو و امثال وی دریافت. نامه ی دیگر حزین، برملاکننده ی شرایطی است که علیه او در هنگام اقامت در هند وجود داشت. وصیت نامه ی حزین نیز دربردارنده ی نکات مهم بسیاری نظیر؛ بی رغبتی او به دنیا و روحیه ی نوع دوستی شدید او و تعیین تکلیف مجموعه ای به نام "فاطمیان" که مدفن اوست، می باشد. خلاصه آن که نامه های حزین، شامل نکات ارزشمند فراوانی است که آن ها را درخور توجه و چاپ می سازد.

Archive of SID

منابع

- ۱- آرزو، سراج الدین علی خان، **تذکره ی مجمع النفایس**، تصحیح زیب النسا علی خان، اسلام آباد، ۲۰۰۴.
- ۲- بلگرامی، غلامعلی آزاد، **خزانه ی عامره**، کانپور: نول کیشور، ۱۸۷۱.
- ۳- حزین لاهیجی، محمدعلی، **تاریخ و سفرنامه ی حزین**، تصحیح علی دوانی، تهران: انتشارات مرکز استاد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
- ۴- **رقعات**، نسخه ی خطی ۸۹۱،۵۵۲۸/۹، کتابخانه ی دانشگاه مولانا آزاد علیگر، میکروفیلم در مرکز میکروفیلم نور-دهلی.
- ۵- **مکتوب حزین به میر شمس الدین فقیر**، نسخه ی خطی 46 (3) farsiya، کتابخانه ی مولانا آزاد علیگر.
- ۶- **رقعات**، نسخه ی خطی ۱۸۳، آرشیو ملی هند-دهلی.
- ۷- **تذکره ی المعاصرین**، نسخه ی خطی، Munir Alam, Box(2) 24، کتابخانه ی مولانا آزاد علیگر.
- ۸- خوشگو، بندر ابن داس، **سفینه ی خوشگو**، دفتر سوم، پتنا، بی تا.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمد رضا، **شاعری در هجوم منتقدان**، تهران: نشر آگاه، ۱۳۸۵.
- ۱۰- غلامحسین خان، **بلوند نامه**، نسخه ی خطی ۲۲۱۰، آرشیو ملی هند-دهلی.
- ۱۱- قانع تنوی، میر علی شیر، **مقالات الشعراء**، کراچی، ۱۹۵۷.
- ۱۲- کشمیری، محمد علی آزاد، **نجوم السماء فی تراجم العلماء**، میر هاشم محدث، تهران: چاپ و نشر بین الملل، ۱۳۸۲.
- ۱۳- منیر لاهوری، **ابو البرکات**، کارنامه، تصحیح سید محمد اکرم (اکرام)، اسلام آباد: انتشارات مرکز تحقیقات ایران و پاکستان، ۱۹۷۷.

14-Alam, Muzaffar and Sanjay Subrahmanyam Indo- Persian Travels in the Age of Discoveries, 1400-1800. Cambridge university press, 2007.

15- Khatak, Sarfaraz Khan, **Shaikh Muhammad Ali Hazin, His life**, Times & Works, Lahore, 1944.

16-Pollock, Sheldon, **Cultures in History**, Alam, Muzaffar, The Culture and Politics In Persian in Precolonial Hindustan, Oxford University Press,2003.

References

1-Arzu, sarajaldin Ali Khan, **Tazkarye Majma'un Nafayes**, Edited by Zeyb un Niesa Ali Khan, Islam Abad, 2004.

2-Alam, Mozaffar and Sanjay Subrahmanyam, Indo- Persian Travels in the Age of Discoveries, 1400-1800. Cambridge university press.2007.

3- Bilgirami, Gholam Ali Azad, **Khazaneh-ye Amireh**, Kanpur, Naval Kishur, 1871.

4- Gholam Hoseyn Khan, **Balwand Name**, Persian MS, 2210, India National Archive, New Delhi.

5- Hazin Lahiji, Mohammad Ali, **Tarikh va Safarnama-ya Hazin**, Edited by Ali Dawani, Tehran, The Center of Islamic Revolution documents.

6-----, Rogha'at, Persian MS, 891.5528/1, **Aligarh Molana Azad Library**, Micro film in the Noor Micro film Center- New Delhi.

7----- **Maktub-e-Hazin be Mir Shams-aldin-e Faqir**, Persian MS, farsiya (3)46, Aligarh Mulana Azad Library.

8----- **Rogha'at**, Persian MS, 183, India National Archive, New Delhi.

9-----**Tazkeratal Moasirin**, Persisn MS, Munir Alam Box(2) 24, Aligarh Mulana Azad Library.

10- Khatak, Sarfaraz Khan, **Sheykh Mohammad Ali Hazin, His life**, Times & Works, Lahore, 1944.

11- Kashmiri, Mohammad Ali Azad, **Nujum al Sama fi Tarajem al olama**, Mir Hashim Muhaddis, Tehran, Inter National Press, 2003.

12- Khoshgu, Bandar'eb-e Das, **Safinye Khoshgu**, The Third part, Patna, n.d.

13- Munir Lahuri, Abul Barakat, **Karname**, Edited by Sayied Muhammad Akram (Ikram), Islam Abad, The Center of Iran& Pakistan Research, 1977.

14-Pollock, Sheldon, **Cultures in History**, Alam, Muzaffar, The Culture and Politics In Persian in Precolonial Hindustan, Oxford University Press,2003.

15- ghan'tatavi, Mir Ali Shir, **Maghalat al Shuara**, Karachi, 1957.

16- Shafii Kadkani, Mohammad Reza, **Sha'eri dar hojum-e-Montaghedan**, Tehran, Agah Press, 2006.

Archive of SID